

وینستون گروم

فارست گامپ

«دنیای یک ساده‌دل»

ترجمه:

بابک ریاحی پور

مقدمه مترجم

کتابی که اکنون در دست دارید، از بعضی جنبه‌ها با کتب دیگر تفاوت دارد، که بزرگترین وجه تمایزش، نثر به کار برده در آن است. این کتاب، روایتی است از زبان شخصی ساده‌دل و عقب‌افتاده که ماجراها و وقایع را از دیدگاه خویش تعریف و توصیف می‌کند و به خواننده انتقال می‌دهد، و بدیهی است که برای این کار از زبان خاص خود استفاده می‌نماید، زبانی عامیانه، با دستور زبانی غلط و واژه‌هایی نسبتاً غیرمتداول. من هم در ترجمه این کتاب، این اصل را رعایت کرده و کتاب را به زبان عامیانه، همراه با غلطهای دستوری و املائی ترجمه کرده‌ام و منظورم از این کار این بوده که تمامی احساسات قهرمان داستان، یعنی "فارس گامپ"، را آنطور که هست برای خواننده فارسی زبان بازگو سازم. زبان وسیله‌ای است جهت بیان احساسات، و مسلماً نمی‌شود احساسات یک انسان عقب‌افتاده را با استفاده از گفتار ادبی بیان کرد، چون در این صورت "شیرینی" کلام بکلی از بین می‌رود.

در ترجمه این کتاب تا آنجا که توانسته‌ام به متن اصلی وفادار مانده‌ام و تنها در بعضی موارد به علل مختلف، از جمله وجود اصطلاحات نامأنوس و یا مغایر با معیارهای اجتماعی، تغییراتی جزئی به عمل آورده‌ام تا بعضی از خوانندگان محترم را آزرده خاطر ننمایم؛ با اینکه باید اعتراف کنم این کار را با کمال میل انجام نداده‌ام.

در بیشتر مواردی که عمداً غلط املائی فاحش بکار برده‌ام، صورت صحیح آن را در کروشه ذکر کرده‌ام؛ ولی اگر می‌خواستم غلطهای دستوری را نیز در قالب زیرنویس یا گیومه تصحیح کنم، تعداد

صفحات کتاب دو برابر می‌شد، زیرا همانطور که پیش از این خاطر نشان ساختم، تقریباً تمامی این کتاب به نثر عامیانه نوشته شده است. بنابراین خواهشمندم از این کتاب به عنوان الگوی انشا یا مقاله‌نویسی استفاده ننمایید.

این کتاب در سال ۱۹۸۶ توسط "وینستون گروم"، نویسنده چیره‌دست آمریکایی به رشته تحریر درآمد. وی در این کتاب با استفاده از طنز و کنایه به انتقاد از نارساییها و حقایق تلخ تاریخی جامعه آمریکا در سی سال گذشته از دیدگاه عقب‌افتاده‌ای می‌پردازد که همیشه سعی در انجام کار صحیح و پیروی از راه راست دارد. فارست با وجود عقب‌افتادگی، در پاره‌ای از موارد از نبوغ برخوردار است که خواننده در حین مطالعه رمان بدان پی خواهد برد. فارست بر حسب تصادف همه نوع ماجرای را پشت سر می‌گذارد - ستاره فوتبال و پینگ‌پنگ می‌شود، در ریاضی و موسیقی نابغه از کاردرمی‌آید، به ویتنام می‌رود و قهرمان جنگ می‌شود، در کاخ سفید با دو پرزیدنت وقت ملاقات می‌نماید، با مائو رهبر چین همدم می‌شود، فضانورد می‌شود، در تجارت به موفقیت دست می‌یابد و...

فیلمی که بر اساس این کتاب در سال ۱۹۹۴ تهیه گردید، سیصد میلیون دلار فروش کرد و برنده شش جایزه اسکار گردید و از جمله برای هنرپیشه اول مرد، تام هنکس، دومین اسکار پیاپی را به ارمغان آورد.

در خانمه از آقایان مرتضی ریاحی پور، بابک حقایق و دیگر مسئولین انتشارات زرین که مرا در ترجمه این کتاب یاری نمودند تشکر فراوان می‌نمایم.

بابک ریاحی پور

تهران ۱۳۷۴



اول از همه چی بذارین یه چیز رُ بگم: خنگ بودن چیز خوشایندی نیست. مردم به آدم می‌خندن، کفرشون درمیاد، و آدم رُ خوار و حقیر می‌کنن. می‌گن که مردم بایستی با ما عقب افتاده‌ها مهربون باشن، ولی بذارین بهتون بگم - همیشه اینطور نیست، بیشترش حرفه. ولی با این حال من شکایتی ندارم، واسه اینکه فکر می‌کنم که زندگی نسبتاً جالبی دارم.

من از وقتی که به دنیا اومدم خنگ بودم. ضریب هوشم یه چیزی نزدیک هفتاده، و به گفته مردم، به اصطلاح واجد شرایط خنگ و عقب افتاده بودن هستم. با این حال، من شخصاً فکر می‌کنم که کم‌هوش، یا یه چیزی تو این مایه‌ها هستم، خلاصه عقب افتاده نیستم. وقتی به مردم میگی عقب افتاده، یه چیزی مثل عقب افتاده‌های منگُل جلوی چشمشون میاد - همونایی که چشمه‌اشون بهم نزدیکه و قیافشون مثل چینیه‌است و آب همیشه از دهنشون آویزونه و باخودشون بازی می‌کنن.

راستشو بخواین من کندذهن هستم - خودم به این موضوع اعتراف می‌کنم، ولی از اون چیزی که مردم فکر می‌کنن تیزترم، برای اینکه چیزی که در مغزم می‌گذره با اون چیزی که مردم می‌بینن فرق داره. مثلاً من می‌تونم چیزها رُ خوب فکر کنم، ولی وقتی می‌خوام اونا رُ بگم یا بنویسم، یه چیز عوضی از آب درمیاد. حالا بهتون نشون می‌دم که منظورم چیه.

یه روز داشتم تو خیابون می‌رفتم و یه نفر داشت توی حیاطش کار می‌کرد؛ می‌خواست یه دسته درختچه و بوته بکاره. وقتی منو دید، بهم گفت «فارس‌ت، می‌خوای یه پولی دربیاری؟» من گفتم «اهوم». اونوقت منو گذاشت که آشغالها رُ جمع کنم. لعنتی، نزدیک به ده دوازده فرقون آشغال توی گرمای روز از تو حیاط جمع کردم. وقتی که کارم شد طرف دست تو جیبش کرد و یه دلار بهم داد.